



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه هشتاد و دوم؛ دوشنبه ۱۳۹۶/۱/۲۸

### نقد و بررسی مناقشه‌ی حضرت امام علیه السلام در استدلال به روایت خالد بن الحجاج

از آن‌چه در ردّ مناقشه‌ی مرحوم امام علیه السلام در استدلال به صحیح‌ه‌ی یحیی بن الحجاج بیان کردیم، اشکال کلام ایشان در این جا هم روشن می‌شود و آن این‌که:

اولاً: ربح لغتاً به معنای زیاده‌ای است که در ضمن بیع واقع می‌شود، اما به زیاده‌ای که بعد از معامله واقع می‌شود، ربح نمی‌گویند؛ مثلاً ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌گوید:

الراء و الباء و الحاء أصل واحد، يدلُّ على شَفٍّ في مبيعة. من ذلك رِبْحُ فلانٍ في بيعه يَرُبِحُ، إذا استشفَّ. و تجارة رابحة يُرْبِحُ فيها.<sup>۱</sup>

«ر ب ح» یک اصل است و به معنای سود در معامله است. و از این معناست «ربح فلانٌ فی بیعه» هرگاه در آن بیع سود ببرد. و «تجارة رابحة» یعنی تجارتي که در آن سود برده شود.

راغب اصفهانی هم در مفردات می‌گوید:

الرَّبْحُ: الزيادة الحاصلة في المبيعة، ثمَّ يتجاوز به في كلِّ ما يعود من ثمرة عمل.<sup>۲</sup>

ربح زیاده‌ای است که در بیع حاصل می‌شود، سپس مجازاً اطلاق شده بر هر چیزی که از ثمره عمل به انسان می‌رسد.

بنابراین عرفاً و لغتاً، ربح به معنای زیاده‌ای است که در ضمن بیع حاصل می‌شود، لذا این‌که مرحوم

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۷۴.

۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۳۸.

امام علیه السلام فرمودند ظهور روایت در این است که ربح بعد الاشتراء بوده، این کلام خلاف ظاهر است و اثبات آن نیاز به مؤونه‌ی زیادی دارد.

**ثانیاً:** برای این که روایت دلالت بر مدعای محقق تستری علیه السلام داشته باشد، لزومی ندارد که «اشتر» به معنای «بغنی» باشد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم «ربح» به معنای «سود در ضمن بیع» است. بنابراین معنای «اشتر هَذَا الثَّوْبَ وَ أُرْبِحَكَ كَذَا وَ كَذَا» این است که آن مبیع را بخر و به من بفروش و در ضمن این خرید و فروش مقداری به تو سود می‌دهم (اشتر هذا الثوب و بغنی بالربح)، و چنین عقدی مانعی ندارد. بله ممکن است بگویند این کنایه است، اما کنایه‌ای که دال داشته باشد و مقصود از آن واضح باشد، مانعی ندارد و چه بسا کسی بگوید اصلاً کنایه نیست بلکه برخی کلمات به خاطر وضوح آن حذف شده است.

بنابراین ظهور روایت این چنین است که امر به دلال می‌گوید تو ابتدا ثوب را بخر و بعد مرابحه به من بفروش، و این معنا با جواب امام علیه السلام هم سازگار است که فرمودند «أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ؟ مَگر این چنین نیست که او اول خریده و بعد می‌فروشد و مشتری هم مختار است که قبول یا رد کند؟»، منتها محقق تستری علیه السلام و برخی دیگر از مفهوم این عبارت استفاده کرده‌اند که اگر مشتری مختار نباشد و «اربحک» در واقع ایجاب قطعی قبل از اشتراء دلال باشد و مأمور هم حداقل با فعلش آن را قبول کرده باشد و در نتیجه امر ملزم به خرید باشد، چنین بیعی درست نیست.

بنابراین معلوم می‌شود توجیه مرحوم امام علیه السلام خلاف ظاهر روایت است و معنای روایت همانی است که بیان کردیم؛ خصوصاً با توجه به سایر روایات و نیز فتاوی‌ی عده‌ای از عامه و بحث‌هایی که آن‌ها با هم داشتند.

از آن‌چه نسبت به فرمایشات مرحوم امام علیه السلام در رد استدلالات به این دو روایت عرض کردیم، معلوم می‌شود مناقشاتی که ایشان در سایر روایات کرده‌اند و آن‌ها را نیز به همین نحو کنار زده‌اند ناتمام است. بنابراین دقت عرفی اقتضاء می‌کند که دلالت این روایات بر «نهی از بیع مبیع قبل از تملک»، تا این‌جا تمام باشد. البته هنوز در این روایات کلام داریم و نظر نهایی خواهد آمد.

### جواب‌های مرحوم شیخ علیه السلام به استدلال محقق تستری علیه السلام به روایات

مرحوم شیخ علیه السلام برای برون رفت از این مشکل، ابتدا دو جواب می‌دهند، اما در ادامه در هر دو جواب مناقشه کرده و مؤیدی از روایات در رد این دو جواب بیان می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که اطلاق روایات «لا

تبع ما ليس عندك» و آنچه که در قوهی آن است، دال بر فساد بیع در مسألهی «من باع شیئاً ثم ملكه» است. مرحوم شیخ رحمته در نهایت دلالت این روایات بر فساد بیع را می پذیرند، الا این که یک مقدار دایرهی آن را تضییق می کنند. ما ابتدا دو جواب مرحوم شیخ بر استدلال محقق تستری رحمته به این روایات و نیز مناقشه ای که در این دو جواب کردند را ذکر می کنیم تا ببینیم آیا دو جواب مرحوم شیخ تمام است یا مناقشه ای که در این دو جواب کردند.

### جواب اول شیخ رحمته به استدلال محقق تستری رحمته به روایات

جواب اول مرحوم شیخ<sup>۳</sup> همان جوابی است که قبلاً در اصل بیع فضولی هم آن را ذکر کردند که ما قبول

۳. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۴۴۹:

و لا يخفى ظهور هذه الأخبار من حيث المورد في بعضها و من حيث التعليل في بعضها الآخر: - في عدم صحة البيع قبل الاثراء، و أنه يشترط في البيع الثاني تملك البائع له و استقلاله فيه، و لا يكون قد سبق منه و من المشتري إلزام و التزام سابق بذلك المال. و الجواب عن العمومات: أنها إنما تدل على عدم ترتب الأثر المقصود من البيع، و هو النقل و الانتقال المنجز على بيع ما ليس عنده، فلا يجوز ترتب الأثر على هذا البيع، لا من طرف البائع بأن يتصرف في الثمن، و لا من طرف المشتري بأن يطالب البائع بتسليم المبيع. و منه يظهر الجواب عن الأخبار؛ فإنها لا تدل خصوصاً بملاحظة قوله عليه السلام: «و لا تواجهه البيع قبل أن تستوجبها» إلا على أن الممنوع منه هو الإلزام و الالتزام من المتبايعين بآثار البيع المذكور قبل الاثراء، فكذا بعده من دون حاجة إلى إجازة، و هي المسألة الآتية، أعني لزوم البيع بنفس الاثراء من البائع من دون حاجة إلى الإجازة، و سيأتي أن الأقوى فيها البطلان. و ما قيل: من أن تسليم البائع للمبيع بعد اشتراؤه إلى المشتري الأول مفروض في مورد الروايات و هي إجازة فعلية، مدفوع: بأن التسليم إذا وقع باعتقاد لزوم البيع السابق و كونه من مقتضيات لزوم العقد و أنه مما لا اختيار للبائع فيه بل يجبر عليه إذا امتنع، فهذا لا يعد إجازة و لا يترتب عليه أحكام الإجازة في باب الفضولي؛ لأن المعترف في الإجازة قولاً و فعلاً ما يكون عن سلطنة و استقلال؛ لأن ما يدل على اعتبار طيب النفس في صيرورة مال الغير حلالاً لغيره، يدل على عدم كفاية ذلك.

نعم، يمكن أن يقال: إن مقتضى تعليل نفى البأس في رواية خالد المتقدمه بأن المشتري إن شاء أخذ و إن شاء ترك: ثبوت البأس في البيع السابق بمجرد لزومه على الأصيل، و هذا محقق فيما نحن فيه؛ بناءً على ما تقدم: من أنه ليس للأصيل في عقد الفضولي فسخ المعاملة قبل إجازة المالك أو رده، لكن الظاهر بقريته النهي عن مواجهة البيع في الخبر المتقدم إرادة اللزوم من الطرفين.

و الحاصل: أن دلالة الروايات عموماً و خصوصاً على النهي عن البيع قبل الملك مما لا مساع لإنكاره، و دلالة النهي على الفساد أيضاً مما لم يقع فيها المناقشة في هذه المسألة، إلا أنا نقول: إن المراد بفساد البيع عدم ترتب ما يقصد منه عرفاً من الآثار، في مقابل الصحة التي هي إمضاء الشارع لما يقصد عرفاً من إنشاء البيع، مثلاً لو فرض حكم الشارع بصحة بيع الشيء قبل تملكه على الوجه الذي يقصده أهل المعاملة، كأن يترتب عليه بعد البيع النقل و الانتقال، و جواز تصرف البائع في الثمن، و جواز مطالبة المشتري البائع بتحصيل المبيع من مالكة و تسليمه، و عدم جواز امتناع البائع بعد تحصيله عن تسليمه، ففساد البيع بمعنى عدم ترتب جميع ذلك عليه، و هو لا ينافي قابلية العقد للحقوق الإجازة من مالكة حين العقد أو ممن يملكه بعد العقد.

و لا يجب على القول بدلالة النهي على الفساد وقوع المنهي عنه لغواً غير مؤثر أصلاً، كما يستفاد من وجه دلالة النهي على الفساد، فإن حاصله: دعوى دلالة النهي على إرشاد المخاطب و بيان أن مقصوده من الفعل المنهي عنه و هو الملك و السلطنة من الطرفين لا يترتب عليه، فهو غير مؤثر في مقصود المتبايعين، لا أنه لغواً من جميع الجهات، فافهم.

داریم این روایات دالّ بر فساد بیع قبل از تملّک است و دلالت می‌کند اثری بر چنین بیعی مترتب نیست، منتها مقصود روایات این است که بیع به تنهایی و بدون ضمیمه‌ی اجازه‌ی مالک، مؤثر تام نیست؛ یعنی اثری که متعاقدين انتظار دارند که ثمن داخل در کیس بایع و مثن داخل در کیس مشتری شود و تحویل ثمن بر مشتری و تحویل مبیع بر بایع واجب باشد، این آثار مترتب بر چنین بیعی نیست، اما در صورتی که اجازه‌ی مالک - ولو مالک فعلی - ضمیمه شود، این روایات دلالت بر بطلان بیع ندارد.

به تعبیر دیگر، «لا تبع ما لیس عندک» و آنچه که در قوه‌ی آن است بیان می‌کند اگر فضولی مال دیگری را فروخت، اثری بر این بیع به تنهایی مترتب نیست، اما در صورتی که مالک فعلی اجازه بدهد یا فضولی از مالک بخرد و اجازه بدهد و یا حتی فرد سوم مالک شود و اجازه بدهد، این روایات دلالت بر بطلان بیع بعد از لحوق اجازه ندارد.

### مناقشه‌ی شیخ رحمته در جواب اول

مرحوم شیخ<sup>۴</sup> در جواب اولی که به استدلال محقق تستری رحمته دادند مناقشه کرده و می‌فرماید: اگر بیعی به گونه‌ای باشد که با ضمیمه‌ی چیزی - مانند اجازه - بتواند ذات اثر شود، نمی‌توان علی الاطلاق از آن نهی کرد. به تعبیر دیگر وقتی می‌شود علی الاطلاق از بیعی نهی کرد که مطلقاً فاسد باشد حتی همراه با آن ضمیمه، اما اگر بیعی بدون ضمیمه فاسد باشد ولی با ضمیمه‌ی چیزی ذات اثر شود، نمی‌توان به نحو مطلق از آن نهی کرد؛ مثلاً صحّت عقد هبه و بیع سلف، مشروط به قبض است و تا قبض محقق نشود این دو عقد صحیح نیستند، اما در صورت عدم تحقق قبض نمی‌توان مطلقاً از این دو عقد نهی کرد و گفت «الهبه فاسده» یا «بیع السلف فاسده» بلکه باید مقیداً نهی کرد و چنین گفت «الهبه مجردة عن القبض فاسده» یا «بیع السلف مجرداً عن القبض فاسده».

۴. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۴۵۲:

اللهم إلیّ أن ینظر فی نظر الشارع مقیداً بانضمام بعض الأمور اللاحقة كالقبض فی الهبة ونحوها والإجازة فی الفضولی لا ینتزی النهی عنها بقول مطلق؛ إذ معنی صحّة المعاملة شرعاً أن ینتزی علیها شرعاً المدلول المقصود من إنشائه و لو مع شرط لاحق، و عدم بناء المتعاملین علی مراعاة ذلك الشرط لا یوجب النهی عنه إلیّ مقیداً بتجرده عن لحوق ذلك الشرط، فقصدهم ترتب الملك المنجز علی البیع قبل التملک بحيث یسلّمون الثمن و یطالبون المبیع لا یوجب الحكم علیه بالفساد. فالإنصاف: أن ینظر فی تلك الروایات هو عدم وقوع البیع قبل التملک للبائع و عدم ترتب أثر الإنشاء المقصود منه علیه مطلقاً حتّى مع الإجازة، و أمّا صحّته بالنسبة إلیّ المالك إذا أجاز؛ فلأنّ النهی راجع إلیّ وقوع البیع المذكور للبائع، فلا تعرّض فیهِ لحال المالك إذا أجاز، فیرجع فیهِ إلیّ مسألة الفضولی.

ما نحن فيه نیز چنین است؛ یعنی اگر بیع «ما لیس عندک» همراه با ضمیمه‌ای - مانند اجازه - صحیح بود، نهی علی الاطلاق از آن معنا نداشت، و از آن‌جا که شارع مقدس مطلقاً از چنین بیعی نهی کرده و فرموده «لا تبع ما لیس عندک»، پس معلوم می‌شود که چنین بیعی علی الاطلاق صحیح نیست، حتی با ضمیمه‌ی اجازه‌ی مالک. از این جهت مرحوم شیخ رحمته‌الله می‌فرماید انصاف این است که نهی در این روایات ظهور در این دارد که بیع «ما لیس عندک» مطلقاً واقع نمی‌شود، حتی اگر فضولی بعداً مالک شود و بیع را اجاز کند.

إن قلت: حتی در مسأله‌ی اول فضولی هم - فضلاً از مسأله‌ی دوم و سوم - که باع الفضولی للمالک، این اشکال وجود داشت، در حالی که آن‌جا پذیرفتید بیع با اجازه‌ی مالک صحیح می‌شود.

قلت: این دو با هم فرق دارد؛ زیرا ظاهر «لا تبع ما لیس عندک» و آنچه در قوه‌ی آن است، این است که بیع برای باיעی که مالک نیست واقع نمی‌شود؛ نه این‌که برای مالک حقیقی واقع نشود. لذا این روایات تعرضی ندارد نسبت به صورتی که مالک حین البیع اجازه کند.

### نقد مناقشه‌ی شیخ رحمته‌الله در جواب اول به استدلال محقق تستری رحمته‌الله

عرض می‌کنیم هرچند این اشکال، بعض اعظام بعد از شیخ رحمته‌الله را هم زمین‌گیر کرده و آن‌ها نیز جواب اول را نپذیرفتند و اشکال شیخ رحمته‌الله به آن را تثبیت کرده‌اند، اما این اشکال وارد نیست زیرا:

اولاً: به نظر می‌رسد بیع «ما لیس عندک» با هبه یا بیع سلف بدون قبض ثمن، تفاوت دارد؛ زیرا اگر در هبه و بیع سلف، قبض را شرط بدانیم ولو در نظر شرع، به این معناست که بدون قبض، اصلاً ماهیت هبه و بیع سلف محقق نشده است ولو در نظر شرع، لذا کسی که توجه به شرع دارد، توقع ندارد اثری بر آن مترتب باشد. اما اشتراط «رضایت» در بیع، مانند اشتراط قبض در هبه و سلف نیست؛ چراکه در حقیقت عرفی بیع - یعنی «تبدیل مال بمال» یا به تعبیر مختار «مبادلة مال بمال ما» - رضایت نهفته نیست و کأن عرف ماهیت بیع را حتی بدون رضایت محقق می‌داند. الا این‌که شارع مقدس رضایت را دخیل دانسته و فرموده است «إلا أن تكون تجارة عن تراض»، «لا يحل مال امرء مسلم إلا بطيبة نفسه» و کأن شارع مقدس شرطی را از خارج به ماهیت بیع اضافه کرده است که لولا اضافه نمودن آن شرط از خارج، عرفاً حقیقت بیع تمام است.

بنابراین می‌توان گفت چون با صرف نظر از این شرط خارجی، ماهیت بیع در نزد عرف محقق بوده، لذا در معرض توهم ترتب اثر بوده است، به همین خاطر شارع مقدس از آن نهی کرده و فرموده «لا تبع ما لیس

عندک؛ یعنی هرچند بر مبادله‌ی آنچه که در نزدتان موجود نیست عرفاً بیع صادق است، اما شرعاً اثری بر آن مترتب نیست، بلکه زمانی ذات اثر می‌شود که رضایت مالک به آن ضمیمه شود، و این شرط را به دلیل خارجی می‌دانیم، به خلاف هبه و بیع سلف که شرط قبض، در ماهیت آن وجود دارد، ولو بعد از این که شارع آن را شرط بداند.

**خلاصه‌ی جواب** این شد که به تلقی عرف هرچند با زمینه‌های خاصی که وجود داشته است نحوه‌ی نهی از بیع سلف و هبه با نحوه‌ی نهی از بیع ما لیس عندک تفاوت دارد؛ در بیع ما لیس عندک چون این توهم وجود داشته که حتی در صورت عدم اجازه، اثر مترتب می‌شود و با بیع و مشتری ملزم به بیع هستند، لذا شارع مقدس از آن نهی کرده و فرموده است «لا تبع ما لیس عندک»، اما در هبه و بیع سلف چون این توهم وجود نداشته، لامحاله نهی مطلق معنا ندارد و اگر هم نهی شود باید مقید به عدم قبض باشد.

**ثانیاً:** فرضاً بپذیریم عبارت «لا تواجبه البیع» لو خلی و طبعه، دالّ بر فساد بیع حتی با ضمیمه‌ی اجازه باشد، اما می‌توانیم این اطلاق را به ضمیمه‌ی ادله‌ی فضولی و با توجه به ارتکازات عقلاییه، مقید به صورت **عدم اجازه کنیم.** به این بیان که:

در صحیح‌های محمد بن قیس که فرزند مولا، جاریه‌ی پدرش را بدون اذن او فروخته بود، حضرت فرمودند بیع مانعی ندارد و با اجازه صحیح می‌شود، ما آن‌جا گفتیم از این که امام علیه السلام ترک استفصال کردند که آیا فرزند مولا، جاریه را برای خودش فروخته یا برای پدرش، هم‌چنین امام باقر علیه السلام در مقام نقل قضیه تفصیلی ندادند، استفاده می‌شود که روایت اطلاق دارد و شامل بیع فضولی لفسه و نیز بیع فضولی للبايع می‌شود. اگر این مطلب را ضمیمه کنیم به این که «ارتکاز عرفی این است که فرقی نیست بین این که فضولی مال غیر را لفسه بفروشد و سپس مالک برای خودش اجازه کند و بین صورتی که فضولی مال غیر را لفسه بفروشد و بعداً خودش مالک شود و بیع را اجازه کند» استفاده می‌شود که «لا تواجبه البیع» مخصوص صورتی است که اجازه‌ی مالک ضمیمه نشود.

بنابراین هرچند برخی مثل مرحوم شیخ علیه السلام خود را به تکلف انداختند که اثبات کنند «صورتی که فضولی مال دیگری را لفسه می‌فروشد و سپس مالک برای خودش اجازه می‌کند، فرق دارد با صورتی که فضولی مال دیگری را لفسه بفروشد و سپس مالک شود و عقد را اجازه کند، و از «لا تواجبه البیع» یا «لا تبع ما لیس عندک» استفاده می‌شود در جایی که فضولی مال دیگری را برای خودش بفروشد و سپس مالک شود، عقد قابل تصحیح نیست حتی در صورت لحوق اجازه‌ی مالک»، اما ما می‌گوییم ارتکاز عرفی عقلایی بین

دو مورد فرقی نمی‌گذارد بلکه می‌گوید عقد محقق شده و فقط احتیاج به ضمیمه‌ی رضایت کسی دارد که صلاحیت اجازه را داشته باشد؛ چه مالک حین العقد و چه مالک حین الاجازه. پس صحیح‌هی محمد بن قیس می‌تواند مفسر یا به تعبیر دیگر مقید اطلاق «لا تواجه البیع» باشد. در نتیجه ما همان جواب اول شیخ رحمته الله را می‌پذیریم که نهی در این روایات شامل صورتی که مالک اجازه بدهد نمی‌شود و اظهر آن است که بیع همراه با حقوق اجازه صحیح است. البته این حرف از لحاظ فتوایی خلاف احتیاط به نحو وجوبی است و تصمیم‌گیری در این باره واقعاً مشکل است.

### کلام سید یزدی رحمته الله و مناقشه در آن

از آن‌چه گفتیم معلوم می‌شود اشکال سید یزدی رحمته الله در حاشیه‌ی بر مکاسب<sup>۵</sup> بر این جواب ناتمام است. سید یزدی رحمته الله فرموده اگر این جواب تمام باشد، باید ملتزم به صحت بیع غرری بعد از رفع غرر شد ولو با ضمیمه‌ی اجازه؛ زیرا همان‌طور که وارد شده «نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع ما لیس عندک»، در مورد بیع غرری هم وارد شده که «نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر»، در حالی که هیچ کس ملتزم نشده اگر بیع غرری محقق شد و بعداً رفع غرر شد، بیع صحیح باشد ولو با ضمیمه اجازه. بلکه اگر بیعی هنگام انشاء غرری باشد ولو عند الاجازه رفع غرر شده باشد، چنین بیعی با اجازه تصحیح نمی‌شود؛ زیرا یکی از شرایط صحت بیع فضولی با حقوق اجازه این بود که بیع عند الانشاء تمام شرایط را داشته باشد الا رضایت مالک. بنابراین همان‌طور که نهی از بیع غرری به این معناست که چنین بیعی باطل است و حتی با اجازه‌ی لاحق هم قابل تصحیح

۵. حاشیه‌ی مکاسب (للیزدی)، ج ۱، ص ۱۶۶:

أقول الإنصاف أن هذا الجواب غیر صواب و ذلك لأنّ النهی عن ترتیب الأثر المقصود بإطلاقه يقتضی عدم ترتبه علیه سواء أجاز بعد ذلك أو لا مع أنه إذا بطل العقد على الوجه الذى قصد فصحته بعد لحوق الإجازة تحتاج إلى دلیل و لا یكفی العمومات حیث أن المفروض خروج المورد من حین وقوعه عنها فشمولها بعد ذلك لا معنى له كما فی بطلان العقد من جهة فقد سائر الشرائط سواء كان من جهة النهی أو غیره فإذا قال لا تبع المجهول أو نهی النبی صلی الله علیه و آله علیه و آله و سلم عن بیع الغرر فبعد المعلومات لا یمكن تصحیحه بالإجازة مع أن قوله صلی الله علیه و آله علیه و آله و سلم لا تبع ما لیس عندک یمكن دعوى شموله لما لا یكون مقدورا على تسلیمه و بالنسبة إلیه لا یقولون بالصحة بعد القدرة إذا أجاز و إفادته لاشتراط القدرة و اشتراط الملكية على نسق واحد و الحاصل أن النهی المذكور إذا أفاد عدم صحة العقد على الوجه الذى قصد یكون مقتضاه البطلان إذ معه لا یشمله الأدلة العامّة و الدلیل الخاصّ على صحّة الفضولی لا یشمل المورد قطعاً فلا وجه للحکم بالصحة مع الإجازة فتدبر.

و من ذلك یظهر حال الأخبار الخاصّة فإن مقتضى إطلاقها یضاً بطلان البیع قبل الشراء و لو مع الإجازة بل الغالب فی موردها رضا البائع بالبیع السابق بعد الشراء فلو كان البیع المفروض صحیحاً و جب فی الجواب التفصیل بین الإجازة و عدمها هذا بالنسبة إلى فرض المسألة و أمّا بالنسبة إلى مطلق الفضولی فإنّما لا نقول بالبطلان من جهة دعوى عدم شمول النهی له من حیث إنّ ظاهر الأخبار المذكورة النهی عن بیع ما لیس عنده أو لم یملکه لنفسه على نحو سائر البیوع لا عن ملكه فهو خارج عن موردها فیمکن دعوى شمول العمومات له حسب ما یظهر من بیان المصنف أيضاً.

نیست، ما نحن فیه نیز چنین است یعنی «لا تبع ما لیس عندک»، بیان می‌کند بیع چیزی که مالک آن نیستی صحیح نیست، حتی اگر بعداً مالک شوی و بیع را اجازه کنی.

از ما ذکرنا جواب مرحوم سید یزدی رحمته اللہ علیہ روشن می‌شود؛ زیرا بعد از این که شارع مقدس عدم غرر را دخیل دانست - هر چند در بعضی مراتب دخالت شرع لازم نیست و نظر عقلاء و عرف نیز همین است - این موجب می‌شود که در صورت وجود غرر، اصلاً بیع قوام پیدا نکند. و چون جای این توهم نیست که اثر بر بیع غرری مترتب شود، لذا از این جهت نیاز به نهی ندارد، بنابراین اگر از آن مطلقاً نهی شود به این معناست که چنین بیعی کلاً باطل است، برخلاف بیع در صورت فقدان رضایت که علی الفرض هیچ حالت منتظره‌ای وجود ندارد؛ زیرا منشی علی سبیل الجزم انشاء کرده و مشتری نیز به همین نحو قبول می‌کند، پس حالت منتظره‌ای وجود ندارد إلا این که از خارج می‌دانیم رضایت شرط است شرعاً، بدین جهت می‌گوییم شارع مقدس برای دفع توهم صحّت بیع در صورت فقدان رضایت، از چنین بیعی نهی فرموده است. اما اگر بعداً این شرط ضمیمه شود آیا عقد ذات اثر می‌شود یا نه، این روایات متعارض آن نیست، لذا با اطلاق ادله‌ی دیگر می‌توان گفت اگر این شرط حاصل شود، عقد ذات اثر می‌شود.

علاوه آن که ممکن است در عدم ترتب اثر بر بیع غرری بعد از رفع غرر و اجازه تشکیک کرد و لعل متعرض آن شویم.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی